



## A Critical Review of the Judicial View on Qur'anic Statements in the Meccan Period

Mortaza Sajjini <sup>1</sup> 

1. Assistant Professor, University of Quranic Sciences and Education. [mortazasajjini@yahoo.com](mailto:mortazasajjini@yahoo.com)

### Abstract

One of the most important Quranic issues is the revelation of the Holy Qur'an. Some doubts have been raised based due to the paucity of Quranic news in Meccan era compared to the Medinan era. Recently, in the book "Letters to the Prophet Muhammad (PBUH)" written by Mr. Amin Qazaei it is stated that the Meccan verses were sent to the Prophet by a Jewish-Christian sect called the Ebionites. Therefore, considering the importance of the issue, the historical documents of this view were examined based on a descriptive-analytical method. The result is that by examining the people of the Book present in the Arabian Peninsula (Habash, Busra and Najran) and the gradual revelation of the Qur'an and the revelation of some verses based on evants and reasons, as well as the lack of translation of the two Testaments during the era of revelation and monitoring the activities of the Prophet (PBUH) by the polytheists during the Meccan period and the issue of the Prophet (PBUH) not reading and writing; we conclude that based on historical documents, there is no connection between the aforementioned sect and the Prophet; therefore, the aforementioned opinion lacks documentary and historical support, and is therefore considered invalid.

**KEYWORDS:** Holy Qur'an, Prophet Muhammad, Abionites, Mecca, People of the Book.

Research Article



Received: 2024-10-20; Received in revised from: 2025-01-29; Accepted: 2025-02-01; Published online: 2025-03-10

©The Author(s). Published by: Department of Qur'anic Exegesis and Sciences



## نقد و بررسی دیدگاه قضایی درباره اخبار قرآنی در دوران مکی

مرتضی سازجینی <sup>ID</sup>

۱. استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم. [mortazasazjini@yahoo.com](mailto:mortazasazjini@yahoo.com)

### چکیده

مسئله نزول قرآن و وحیانی بودن آن از مهم‌ترین مسائل قرآنی است. در این بین دوران مکی با توجه به اینکه اخبار قرآنی در این دوره نسبت به دوران مدنی کمتر است؛ شبهه‌هایی پیرامون آن مطرح شده است. اخیراً در کتابی با عنوان «نامه‌هایی برای محمد پیامبر (ص)» نوشته آقای امین قضایبادعاشده است که آیات مکی قرآن توسط فرقه‌ای یهودی - مسیحی به نام ایبونی‌ها برای پیامبر (ص) ارسال می‌شده است؛ از این رو با توجه به اهمیت موضوع بر اساس روش توصیفی - تحلیلی به بررسی مستندات تاریخی این دیدگاه پرداخته شد. نتیجه آنکه با بررسی اقوام اهل کتاب حاضر در جزیره العرب (حبشه، بصری و نجران) و نزول تدریجی قرآن و نزول برخی آیات بر اساس مناسبات و اسباب و همچنین عدم ترجمه عهدین در عصر نزول و رصد فعالیت‌های پیامبر (ص) توسط مشرکان در دوران مکی و مسئله عدم خواندن و نوشتن رسول خدا (ص)؛ بر اساس مستندات تاریخی به هیچ‌عنوان ارتباطی بین فرقه مذکور با ایشان وجود ندارد؛ بنابراین رأی مذکور فاقد مستند و پشتوانه تاریخی است و در نتیجه بی اعتبار خواند.

**کلیدواژه‌ها:** قرآن کریم، پیامبر خاتم، ایبونی‌ها، مکه، اهل کتاب.

پژوهشی



## ۱. طرح مسئله

موضوع نزول قرآن و مسائل مرتبط با آن از مباحث مهم و بنیادی در تاریخ قرآن است که به دلیل جایگاه و نقش مهمی که در ارتباط با وحیانی بودن قرآن کریم دارد همواره مورد بحث و توجه دانشمندان اسلامی قرار گرفته است. محققان و پژوهشگران علوم اسلامی با استناد به شواهد عقلی و قرائن متقن تاریخی بر وحیانی بودن ساختار قرآن (لفظ و معنا) اتفاق نظر دارند؛ اما آنچه ضرورت بحث در مباحث تاریخی قرآن به ویژه منشأ صدور آن را بیشتر می‌کند، نظرات مختلف خاورشناسان و برخی اسلام‌شناسان سکولار است که عمدتاً به دلیل دشمنی با اسلام و متن مقدس آن شباهات مختلفی را دال بر بشری بودن قرآن بیان کردند. خاورشناسان با پیش کشیدن نظریه‌های مختلف به دنبال واکاوی مصدر نزول قرآن کریم هستند، در این بین یکی از نویسندگان معاصر به نام امین قضایی در کتاب خود با عنوان نامه‌هایی برای محمد پیامبر (ص) پژوهشی بر ریشه‌های قرآن با کنار نهادن وحیانیّت قرآن دیدگاه جدیدی درباره مصدر قرآن مطرح می‌کند و با استناد به برخی از آیات مکی، معتقد است قرآن کریم حاصل نامه‌هایی پراکنده و از هم گسیخته است که توسط فرقه یهودی - مسیحی به نام «ابیونی» برای پیامبر (ص) ارسال می‌شد.

به طور کلی شاخص‌ترین نوآوری نویسنده در کتاب مذکور در بیان چگونگی تأثیرپذیری قرآن از کتاب مقدس است. قضایی بر این عقیده است که در نظریه پردازی درباره مصدر قرآن نیازی به پذیرش منابع اسلامی یعنی حدیث و سیره رسول گرامی اسلام (ص) وجود ندارد و با اتکا به تحلیل‌های ادبی و زبان‌شناختی می‌توان تفسیری صحیح از قرآن ارائه داد. نویسنده اعتقادی به وحیانی بودن قرآن و حتی کتاب مقدس ندارد و منظور وی از تفسیر قرآن در کتاب مزبور ارائه نظریه‌ای درباره ساختار ادبی قرآن است که به زعم وی ساختاری نامه گونه دارد.

مؤلف کتاب مذکور در چگونگی توجیه رأی خود می‌نویسد: «قرآن در واقع مجموعه نامه‌هایی است که از سوی فرقه‌ای یهودی - مسیحی (ابیونی‌ها) برای پیامبر (ص) ارسال می‌شده و به همراه این نامه‌ها، بخش‌های مختلفی از کتب مذهبی ترجمه می‌شده تا پیامبر (ص) از روی آن‌ها ذکر یا موعظه کند و این «ذکر» از روی کتاب همان چیزی است که نویسنده نامه‌ها قرآن می‌خواند؛ بنابراین وقتی در متن از قرآن، کتاب و ... صحبت می‌شود، منظور همین متن نامه نیست؛ بلکه ملحقاتی است که یک فرقه مذهبی برای میسیونر مذهبی

خودشان ارسال کرده‌اند» (قضایی، ۱۳۹۴ش: ۱۳-۱۴).

درباره پیشینه تحقیق نیز قابل ذکر است که مقالاتی با عناوین ذیل به چاپ رسیده است: ۱. «تحلیل انتقادی شبهه نامه انگاری قرآن» نوشته رحمان عشریه، محمد علی رضایی اصفهانی و مرتضی سازجینی، چاپ شده در شماره ۱۰ دو فصلنامه الاهیات قرآنی که به دلایل متنی و ادبی رأی نامه بودن قرآن پرداخته شده است. ۲. «بررسی تطبیقی آئین ایبونی با قرآن: پاسخگویی به شبهه اقتباس» نوشته مرتضی سازجینی، رحمان عشریه و محمد علی رضایی اصفهانی، چاپ شده در شماره ۱۴ مجله پژوهش‌های ادیانی که به صورت تطبیقی به شباهت و افتراقات آئین ایبونی با قرآن پرداخته شده است. با توجه به اینکه فرضیه قضایی تنها در مورد آیات مکی قرآن است و شامل آیات و سور مدنی نمی‌شود و تاکنون به بررسی تاریخی این موضوع در آیات مکی پرداخته نشده است؛ لذا پژوهش حاضر با واکاوی گزاره‌های تاریخی درباره شیوه آموزش و تدوین قرآن در دوران مکی به شبهات مطرح شده در کتاب نامه‌هایی برای محمد پیامبر (ص) پرداخته است و احتمال ارتباط رسول خدا (ص) با فرقه‌های اهل کتاب در مکه را مورد بررسی قرار داده است.

## ۲. بررسی امکان ارتباط پیامبر (ص) با ایبونی‌ها در مکه

قضایی در کتاب خویش بیان نموده است که پیامبر اسلام (ص) نماینده فرقه‌ای یهودی-مسیحی به نام «ایبونی» بوده است؛ بنابراین ضرورت دارد که به سؤالات ذیل پاسخ داده شود:

آیا رسول خدا زمانی که در مکه بود با ایبونی‌ها ارتباط داشت؟ و اگر ارتباط داشت به چه شکل بود؟ آیاتی دال بر ارتباط پیامبر با اهل کتاب در مکه وجود دارد؟ آیا این موضوع می‌تواند مستمسکی برای دیدگاه مطرح شده در کتاب نامه‌هایی برای محمد پیامبر (ص) قرار گیرد؟

آیاتی که دال بر تعامل پیامبر (ص) با اهل کتاب به ویژه با یهودیان اشاره شده است یا خطاب به آنان نازل شده عمدتاً در سوره‌های مدنی است (رامیار، ۱۳۹۳ش: ۶۰۷-۶۰۸؛ معرفت، ۱۳۸۶ ش: ۸۳) با توجه به اینکه آئین ایبونیان بر اساس تعلیمات یهودی - مسیحی است و در قرآن از پیروان ادیان الهی از جمله یهودیان و مسیحیان با نام «اهل کتاب» نام برده شده است؛ این پرسش مطرح است که آیا احتمال دارد، اهل کتاب حاضر در حجاز همان ایبونیان باشند؟ در صورتی که ایشان همان ایبونیان بوده باشند، آیا با پیامبر تعامل و ارتباطی در مکه داشته‌اند؟ قضایی درباره مکان حضور نویسندگان نامه‌ها که به زعم وی ایبونی‌ها یا صابئان

هستند، سه احتمال را بیان می‌کند: ۱. سوریه و آناتولی (فلسطین)، ۲. حبشه، ۳. یمن. از بین این سه احتمال نویسنده کتاب احتمال اول را قوی‌تر می‌داند. دلایل وی بر این احتمال به شرح ذیل است:

**۱. وجود لغات سریانی در قرآن:** وی بر این باور است که شناخت کلمات غیرعربی قرآن و اینکه به کدام یک از زبان‌های پیرامونی (آرامی - سریانی - عبری و قبطی ...) نزدیک‌تر است، زبان اصلی نویسندگان و مکان حضور آن‌ها را مشخص می‌سازد. در این رابطه دلایل وی وامدار از دیدگاه کریستف لوکنبرگ (Christoph Luxenberg) در کتاب *خوانش سوری - آرامی از قرآن* است. برای نمونه وی درباره معنای واژه «فصل» در آیه سوم سوره فصلت به دیدگاه لوکنبرگ استناد کرده است: «کتابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»؛ (همان) کتابی که آیاتش تشریح شده است؛ درحالی‌که خواندنی عربی (واضح)، برای گروهی است که می‌دانند. لوکنبرگ بر این باور است که واژه «فصل» در زبان سریانی به معنای ترجمه کردن است؛ بنابراین آیه فوق را این‌گونه ترجمه می‌کند: «کتابی که ما به صورت یک قرآن عربی (ذکر عربی) ترجمه کرده‌ایم». قضایی عنوان می‌کند این سخن لوکنبرگ مطابقت کامل با فرضیه وی درباره ارسال کتب به همراه نامه‌ها دارد. البته خود قضایی نیز به این امر اذعان دارد که وجود لغات سریانی در قرآن الزاماً نمی‌تواند اثبات‌کننده حضور نویسندگان نامه‌ها در شام باشد، زیرا بسیاری از عالمان مسیحی به زبان آرامی یا سریانی تسلط داشتند و از طرف دیگر زبان سریانی یک زبان معتبر و علمی در کل اروپای شرقی بوده است (قضایی، ۱۳۹۴ش: ۱۴۳-۱۴۴).

**۲. دلالت آیات قرآن بر مکان جغرافیایی نویسندگان:** از دید قضایی در برخی از آیات قرآن، نشانه‌هایی از مکان جغرافیایی نویسندگان نامه‌ها وجود دارد. برای نمونه وی به آیه: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ. بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» (الرحمن/ ۱۹-۲۰)؛ دو دریا را درآمیخت، درحالی‌که روبروی همدیگر (و) بین آن دو مانعی است تا به یکدیگر تجاوز نکنند. قضایی می‌نویسد احتمالاً منظور از دو دریا، دریای سیاه و مدیترانه است که از طریق تنگه بوسفور به یکدیگر وصل می‌شوند. آب دریای سیاه شیرین و آب دریای مدیترانه یا اژه شور است. به عقیده قضایی اگرچه نمی‌توان با اطمینان کامل محل زندگی آن‌ها را تعیین کرد؛ ولی حداقل می‌توان گفت نویسندگان با محیط فرهنگی و جغرافیایی قسطنطنیه آشنا بوده‌اند (قضایی، ۱۳۹۴ش: ۱۴۶-۱۴۷).

**۳. سفرهای تجاری پیامبر (ص) به منطقه شام:** چنان‌که در نصوص تاریخی

ذکرشده حضرت محمد (ص) در دوره کودکی و بزرگسالی به شام سفر کرده است. قضایی می نویسد هیچ بعید نیست که در حین یکی از این سفرها با عقاید فرقه مذکور آشنا شده و سمت سفیری فرقه مذکور را پذیرفته باشند (ر.ک: قضائی: ۱۳۹۴ ش: ۱۴۹).

### الف) بررسی حضور مسیحیت در مکه

باتوجه به اینکه ایبونی‌ها دارای فرهنگ یهودی - مسیحی بودند، بعید به نظر می‌رسد که یهودیان ساکن در حجاز در عصر نزول همان ایبونی‌ها باشند؛ لذا نزدیک‌ترین دین الهی به ایبونیان، مسیحیت است. سؤال مهم این است که آیا در زمان نزول قرآن در مکه، مسیحیان در این شهر حضور داشته‌اند؟ و آیا قبل نزول قرآن و چه در زمان نزول در مکه با آن حضرت ارتباط داشته‌اند؟ لذا ضرورت دارد به مسیحیان حاضر در مکه و ارتباط آن‌ها با پیامبر (ص) پرداخته شود.

**مسیحیان نجران:** شهر نجران، شهری در جنوب غربی جزیره العرب است که از مهم‌ترین مراکز مسیحیت به شمار می‌آمده است ابن خلدون می‌گوید: «نجران سرزمینی جدا از یمن است و دیگران گویند: نجران جزء یمن است. بیهقی گوید: مسافت آن بیست مرحله است و در جانب شمال و شرق صنعا است، پیوسته به حجاز و در آن دو شهر است یکی نجران و دیگری جرش» (ابن خلدون، ۱۴۰۸ ق، ج ۴: ۲۸۹) و طبری آن را مرکز اصلی مسیحیت در سرزمین عربی می‌داند (طبری: ۱۳۸۷ ق، ج ۲: ۱۲۲) قبل از نزول قرآن بین قریش و نجران ارتباط تجاری بوده است؛ چنان‌که مفسران منظور از «رحلة الشتاء» در آیه شریفه: «إِلَّا فِيهِمْ رِحْلَةَ الْشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ» (قریش/ ۲) را سفرهای تابستانی به یمن (نجران) دانسته‌اند (صنعانی، ۱۴۱۱ ق، ج ۱۰: ۸۲۹) باتوجه به اینکه سرزمین مکه خشک و قابل زراعت نبود به همین جهت قریش با تجارت روزگار خود را می‌گذرانند. آن‌ها دو سفر تجاری در سال به شام و یمن داشتند و باتوجه به گرمسیری بودن یمن، در زمستان بدان جا سفر می‌کردند و در مقابل باتوجه به سردسیری بودن سرزمین شام، در تابستان بدان جا سفر می‌کردند.

در زمان جاهلیت اعراب ده بازار برای امور تجاری داشتند و در آنجا جان و مالشان در امان بود، از جمله این بازارها، بازار عکاظ بود. پیش از ظهور اسلام، مسابقه ادبی و معارضه شعری بین اقوام عرب رسم بود و بیشتر در همین بازار (عکاظ) انجام می‌گرفت که سه شبانه‌روز با مکه فاصله داشت. هرساله در بیست روز اول ذی‌القعدة قبایل عرب گرد می‌آمدند در بازار عکاظ دورهم جمع می‌شدند. درباره موقعیت این بازار نوشته‌اند: در عکاظ از اجتماع دینی و اقتصادی استفاده شده

بود و محلی برای اشاعه فرهنگ و ادب و مسائل سیاسی نیز بود. در آنجا شعرا اشعار خود را می‌خواندند و قبایل و طوایف از مفاخر و مناقب خود سخن می‌گفتند و پیمان‌های صلح و آشتی در آن بسته می‌شد. در همین جاست که حوایات قرأت و در معرض نمایش و داوری سخن‌شناسان گذاشته می‌شد (نک: یعقوبی، بی‌تا، ج ۱: ۲۷۰؛ رکنی یزدی، ۱۳۷۹ ش: ۱۶۰-۱۶۱).

از مهم‌ترین فعالیت‌های تبشیری مسیحیان نجران حضور در بازار عکاظ و دعوت عرب‌ها به پذیرش دین مسیحیت بود و سعی داشتند که اعراب را از حج به کعبه بازدارند و آنان را به سوی معبد مسیحیان در نجران سوق دهند (همتی‌گیان، ۱۳۹۴ ش: ۱۳۴) از جمله مهم‌ترین شعرای مسیحی نجران قس بن ساعده است. آوازه برتری ادبی خطبه‌های قس بن ساعده چنان بود که قاضی فاضل، صاحب دیوان انشا صلاح‌الدین ایوبی، اثر عمادالدین اصفهانی را از آن‌رو الفتح القسی ... نامیده که به نظر وی، عمادالدین در زمینه بلاغت عربی و سجع نویسی از قس بن ساعده مسیحی، خطیب معروف عرب، پیشی گرفته است (عمادالدین اصفهانی، بی‌تا: ۵-۶) درباره ارتباط این شاعر با رسول خدا گفته شده که ایشان، قس را در بازار عکاظ در قبل از بعثت دیده است (ابن اثیر، ۱۴۰۹ ق، ج ۴: ۱۰۳) و قبل از بعثت ایشان نیز فوت نموده است (ابن حجر عسقلانی، ۱۹۹۵ م، ج ۵: ۴۱۲).

در اخبار آمده است که گروه اعزامی قبیله ایاد نزد پیامبر آمدند، حضرت رسول (ص) درباره قس بن ساعده از ایشان پرسید، گفتند مرده است، پیامبر فرمود سالی در عکاظ بودم و او درحالی‌که بر شتری سرخ موی سوار بود میان مردم چنین ندا می‌داد که ... ابن عباس می‌گوید، آنگاه پیامبر پرسید آیا قس وصیتی هم باقی گذاشته است؟ گفتند آری پس از مرگش صفحه‌ای زیر سرش یافتند که در آن این اشعار نوشته بود:

یا ناعی الموت و الأموات فی جدث  
دعهم فإِنَّ لهم یوما یصاح بهم  
علیهم من بقایا ثوبهم خرق  
كما ینبّه من نوماته الصّعق  
منهم عراة و موتی فی ثیابهم  
منها الجدید و منها الأورق الخلق

«ای خبر دهنده مرگ، میدانی که مردگان در گورها هستند و پاره جامه کهنه‌ای بر ایشان باقی مانده است، آن را رها کن که روزی صیحه‌ای بر ایشان زده خواهد شد و چون خفتگان بیدار خواهند شد، برخی از ایشان برهنه و برخی در کفن برانگیخته می‌شوند، پاره‌ای از ایشان تازه مرده‌اند و پاره‌ای چون برگ خاک شده‌اند» پیامبر فرمود سوگند به او که مرا به حق مبعوث کرده است، قس به قیامت ایمان داشته است (بیهقی، ۱۴۰۵ ق، ج ۲: ۱۰۱-۱۰۲) در روایتی از امام باقر

(ع) آمده است که «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) رَحِمَ اللَّهُ فُسّاً يَحْشُرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةً وَحَدَهُ» (ابن بابویه، ۱۳۹۵ ق، ج: ۱، ۱۶۷)؛ «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا قس را رحمت کند، او در روز قیامت به تنهایی به مانند امتی محشور می شود. درباره قس بن ساعده آمده که وی پیرو مسیحیت تثلیثی نبود، بلکه مسیحی منوفیزیتی بود و به وحدانیت خداوند اقرار می کرد و اعراب را به پرهیز از شرک فرامی خواند (شیخو، بی تا: ۲۱۱)

بررسی: آنچه در اخبار و روایات آمده بیانگر این است پیامبر (ص) تنها قس بن ساعده را در بازار عکاظ دیده و برخی اشعار وی که به صورت بلند برای همگان می خوانده شنیده است؛ ولی دیگر در تاریخ مطلبی درباره ارتباط ایشان با قس بن ساعده نقل نشده و همچنین چنان که در کتب تاریخی تصریح شده وی قبل از بعثت پیامبر (ص)، فوت نموده است؛ ولی بر اساس دیدگاه قضایی در طول دوران مکی بین نویسندگان و پیامبر ارتباط برقرار بوده است. در دیدگاه قضایی آمده که نویسندگان نامه ها هیچ اطلاعی از منطقه حجاز نداشته اند، این در صورتی است که قس بن ساعده و همکیشان وی یعنی مسیحیان نجران به منطقه حجاز به دلایل مختلف آمدو شد، داشتند.

نکته دیگر اینکه دین و آئین قس بن ساعده و افرادی همچون امیه ابن ابی الصلت که در جاهلیت با مشرکان از لحاظ اعتقادی زاویه داشتند به صورت دقیق مشخص نیست و از این افراد با نام حنفاء یاد شده است؛ در صورتی که آن ها خود را هیچ گاه حنیف نخوانده اند. حنفاء مردمی بودند که رسوم زمانه را قبول نداشتند؛ اما قیام و اقدامی هم علیه آن نکرده اند. در میان مردم زندگی می کردند و حداکثر گاهی در جو مساعدی زبان به انتقادی می گشادند و باز با همان مردم بودند. هیچ یک از حنفاء اقدامی مثبت و علنی نکرد و بدین جهت تصادمی هم با دیگران نیافتند؛ اما پیامبر اکرم (ص) تنها به آگاهی از درستی راه خود و فساد اجتماع اکتفا نکرد بلکه چنانکه مأمور بود پرستش بتان را نکوهش نمود و مردم را به شرع تازه ای فراخواند و از هیچ قیام و اقدام و عمل مثبتی در این راه باز نایستاد. همان طور که مردم مکه نیز از هیچ آزار و اذیتی در حق وی کوتاهی نورزیدند. او (ص) صاحب دعوت و رسالت بود و مکلف به ابلاغ رسالتش به جهانیان. در صورتی که حنفاء آئینی داشتند که تنها برای خود برگزیده بودند. تکلیف به ابلاغ در کار نبود (رامیار، ۱۳۹۳ ش: ۴۳-۴۴).

جریان مباحله، دلیل دیگری است که نویسندگان و مؤلفان اصلی قرآن (بر اساس پندار قضایی) نمی توانند مسیحیان نجران باشند. مباحله در سال دهم هجری

در اواخر عمر شریف پیامبر رخ داده است. هیئت نجرانی با پیامبر (ص) به گفت‌وگو نشستند و نظر ایشان درباره حضرت عیسی (ع) جویا شدند؛ ولی دست از عقیده خویش مبنی بر پسر خدا بودن عیسی برنداشتند و پیامبر (ص) بر اساس دستور آیه «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (المائدہ/۶۱) آن‌ها را به مباحله دعوت کرد. به این صورت که آن‌ها عزیزان خود مانند فرزندان و زنان و جان‌هایشان را بخوانند و این‌ها نیز چنین کنند و روبه‌روی هم قرار بگیرند و هر دو گروه دست به دعا بردارند و در پیشگاه خدا تضرع و زاری نمایند و طرف دیگر را نفرین کنند و لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار بدهند. مسیحیان وقتی دیدند که پیامبر (ص) با اهل بیت (ع) خویش برای مباحله آمده از این امر منصرف شده و صلح نموده و حاضر به پرداخت جزیه شدند (ابن اثیر، ۱۹۶۵، م، ج ۲: ۲۹۳).

قضایی احتمال اینکه ایونیان در یمن ساکن بوده باشند را داده و برخی داستان‌های قرآن همچون داستان اصحاب اخدود یا اصحاب فیل که به یمن ارتباط دارند را نیز بیان می‌کند؛ ولی درنهایت می‌گوید که دلایل زیادی برای پذیرش این فرض در اختیار ندارد و با اتکا به متن قرآن نمی‌توان مکان نویسندگان نامه‌ها را مشخص کرد (قضایی، ۱۳۹۴، ش: ۱۵۱). نزدیک‌ترین احتمال برای دیدگاه قضایی، این است نامه‌های ادعاشده توسط وی، از سوی مسیحیان نجران ارسال شده باشد، به جهت عرب‌زبان بودن و داشتن فرهنگ «یهودی - مسیحی»، ولی با توجه به دلایل فوق اگر پیامبر سفیر مذهبی آنان بود یا سخنانش برگرفته از الهیات مسیحی بود، بی‌تردید این موضوع مورد اعتراض مسیحیان نجران قرار می‌گرفت.

**مسیحیان حبشی:** دسته دوم از مسیحیان که در مکه حضور داشته و با مردمان عصر نزول در ارتباط بودند، مسیحانی بودند که اصالتی حبشی داشتند. درباره چرایی حضور آن‌ها در مکه گفته شده است که در سده ششم میلادی، پادشاهی حمیر - از قبایل معروف و بانفوذ یمن - در پی حمله حبشیان، ساقط و حاکمی مسیحی جایگزین وی شد (علی: ۱۹۶۸، م، ج ۳: ۴۶۲ - ۴۶۳، ۴۶۹ - ۴۷۰) پس از اندکی (عابدین، بی‌تا: ۴۵) و در پی مرگ وی پیش از سال ۵۲۳ میلادی، گروهی از بومیان غیرمسلحی به سرکردگی شخصی به نام «ذونواس» با آگاهی از عدم امکان ارسال نیروهای پشتیبان و حاکم جانشین از سوی حبشه، به سبب زمستان و ضعف در امر کشتیرانی و با استفاده از ناتوانی لشگر بازمانده، زمام امور

را در دست گرفتند (نولدکه، ۱۳۸۷ ش: ۳۳۰-۳۳۱).

بر اساس گزارش‌های تاریخی یوسف اسأر (ذونواس) با سپاه خود به نواحی مسیحی نشین و مرکز آن یعنی نجران حمله می‌برد و به آتش زدن کلیساها و آزار و اذیت و کشتن مردم می‌پرداخت (نولدکه، ۱۳۸۷ ش: ۳۳۰-۳۳۱) هنگامی که خبر قتل عام مسیحیان به قیصر روم رسید او حاکم حبشه را مأمور مقابله با ذونواس کرد. در فاصله کوتاهی سپاهی به فرماندهی اریاط و ابرهه به سوی یمن فرستاده شد و در نتیجه ذونواس شکست خورد و مسیحیان به نجران بازگشتند. چندی بعد همین حبشی‌ها برای تخریب کعبه به مکه حمله کردند؛ ولی دچار شکست سختی شدند که داستان آن در سوره فیل نیز آمده است (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱: ۳۷؛ طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۱۰: ۸۲۲؛ صدوق، ۱۴۱۳ ق، ج ۲: ۲۴۹).

پس از شکست ابرهه، حبشی‌ها در غرب جزیره العرب پراکنده شدند، در مکه نیز مهاجرنشینی پدید آمد که از آن به اما بیش تعبیر شده است. (همان، ج ۳: ۲۴) ازرقی به صراحت گفته که حبشی‌ها در مکه اما بیش خوانده می‌شدند (ازرقی، ۱۳۸۹ ق، ج ۱: ۱۱۵) احابیش با بنی بکر که طایفه‌ای از قریش بودند، هم پیمان شدند (ابن سعد، ۱۴۱۰ ق، ج ۵: ۵۷) در شفا الغرام در مورد هم‌پیمانی قریش با احابیش، به نقل از زبیر بن بکار آمده که احابیش با سایر تیره‌های قریش از قبیل بنو عبد مناف، بنو حارث بن عبد مناه و غیره نیز هم‌پیمان گردیدند (فاسی، ۱۹۹۹ م، ج ۲: ۱۷۲).

احتمالاً پس از هم‌پیمانی، حبشی‌ها برای ثروتمندان قریش کارهای گوناگونی انجام می‌دادند. از جمله از کاروان‌های تجاری‌شان محافظت می‌کردند و برای آنان می‌جنگیدند. مثلاً برخی از احابیش در جنگ احد در صفوف قریش قرار گرفتند، در این نبرد حمزه، عموی پیامبر (ص) توسط یکی از آنان که غلام جبیر بن مطعم بود به شهادت رسید (ابن هشام، بی‌تا، ج ۲: ۶۱).

بررسی: همان‌طور که مشاهده می‌شود دسته دوم از مسیحیان یعنی مسیحیان حبشی در مکه حضور داشتند و بر اساس مدارک تاریخی در غزوه احد نیز به مشرکان قریش یاری رساندند و در برابر مسلمانان جنگیدند. اگر قرآن همان کتاب یهودیان و مسیحیان بود، بایست اولین اعتراض‌ها و انکارها توسط همین مسیحیان حاضر در مکه صورت می‌گرفت. اگر گفته شود که همین گروه‌های حبشی حامل پیام‌ها و رابط پیامبر (ص) بودند چرا در دوران مدنی به جنگ ایشان شتافتند؟ اگر نظر قضایی مبنی بر قطع رابطه و گسست فکری در دوران مدنی صحیح باشد، چرا این امر را اعلام نکردند؟ مسیحیان با مشرکان ارتباط

بسیار نزدیکی داشتند و آن‌ها را نیز به مسیحیت دعوت می‌کردند با این وجود چون تهدیدی برای مشرکان محسوب نمی‌شدند حتی با گسترش و تبلیغ مسیحیت مخالفتی نمی‌کردند (همتی گلیان، ۱۳۹۱ ش: ۱۴۲) بنابراین مسیحیان نیازی به ارسال نماینده به صورت مخفیانه نداشتند و اگر این نماینده در ادامه مسیر با آن‌ها مخالفت می‌کرد؛ قطعاً مورد تکذیب آن‌ها قرار می‌گرفت.

در نظر قضایی نیز احتمال اینکه نویسندگان نامه‌ها مسیحیان حبشه باشند ضعیف است؛ زیرا کلیسای قبطی و مسیحیان حبشی عقاید بنیادی آن‌ها متفاوت با عقاید ایوونی‌ها داشتند و به جهت سال‌ها خصومت بین حکومت یهودی در یمن با حکومت حبشه، بعید است که فرقه‌ای از مسیحیان یهودی با باورهای الحادی می‌توانستند در آنجا آزادانه فعالیت مسیونری داشته باشند و پیروان خود را که در مکه به خطر افتاده بودند به حبشه فراخوانند (قضایی، ۱۳۹۴ ش: ۱۵۱). به احتمال زیاد اهالی حبشه از ایونیان نبوده‌اند، این دیدگاه را می‌توان از برخورد مسیحیان با اهالی و بزرگان حبشه با مهاجرین استنباط کرد. در گزارش‌های تاریخی آمده است که محمد بن اسحاق از حضرت محمد بن علی باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: (پس از دفاعی که نجاشی از سخن مهاجرین درباره حضرت عیسی کرد) مردم حبشه علیه او قیام کردند و گفتند: تو از دین ما بیرون رفته‌ای (و معتقد شده‌ای که عیسی بنده خدا است)! نجاشی کسی به دنبال جعفر بن ابی‌طالب و رفقای او فرستاده گفت: من برای مبارزه به سوی مردم می‌روم و برای اینکه مبادا شما گرفتار شوید کشتی‌هایی برایتان آماده کرده‌ام، بنابراین، شما سوار این کشتی‌ها شوید و همچنان در کشتی بمانید، اگر دیدید من شکست خوردم شما به هر جا که خواهید با این کشتی‌ها بروید و اگر پیروز شدم پیاده شوید و دوباره به جای خود بازگردید.

از این گزارش تاریخی مشخص می‌شود که اهل حبشه معتقد بودند که عیسی پسر خداوند است و این مسئله در تعارض با تفکر ایونیان است. گفته شده است که نجاشی حاکم حبشه در حجاز جاسوسانی داشته است، به طوری که خبر نصرت مسلمان در جنگ بدر توسط وی به مهاجرین داده شده است. نجاشی در سال نهم هجری در ماه رجب وفات یافت، خبر درگذشت او با یک الهام الهی در همان روز به پیامبر رسید، پیامبر به مسلمانان فرمود یکی از برادران شما در خارج از سرزمین حجاز از دنیا رفته است، حاضر شوید تا به پاس خدماتی که در حق مسلمانان کرده است بر او نماز بخوانیم، بعضی سؤال کردند او کیست؟ فرمود: نجاشی، آنگاه به اتفاق مسلمانان به قبرستان بقیع آمد و از دور بر او نماز

خواند و برای او طلب آموزش کرد و به یاران خود دستور داد آن‌ها نیز چنین کنند. بعضی از منافقان گفتند محمد (ص) بر مرد کافری که هرگز او را ندیده است نماز می‌خواند، و حال آنکه آئین او را نپذیرفته است، آیه «وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (آل عمران/ ۱۹۹) نازل شد و به آن‌ها پاسخ گفت (واحدی، ۱۴۱۱ ق : ۱۴۴؛ طبرانی، ۲۰۰۸ م، ج ۲: ۱۸۰). از این روایت استفاده می‌شود که نجاشی اسلام را به طور کامل پذیرفته بود اگرچه به آن تظاهر نمی‌کرد. (مکارم شیرازی: ۱۳۷۴ ش، ج ۳: ۲۳۱) از اسناد تاریخی به دست می‌آید که نجاشی تا سال‌های واپسین نبوت حضرت رسول (ص)، در قید حیات بوده و نه تنها هیچ‌گاه متعرض عدم اصالت قرآن نشده است بلکه چنان‌که آمد، از اخبار تاریخی حتی اسلام آوردن وی نیز قابل استنباط است، پس این احتمال نیز منتفی است.

باتوجه به حضور مسیحیان در مکه و اینکه بین ابیونی‌ها و مسیحیان دیگر مشابهت بسیاری است، این امر بر آن‌ها پنهان نمی‌ماند و بدان اعتراض و تعالیم اسلامی را برگرفته از دین خود معرفی می‌کردند. علی‌رغم این موضوع نویسنده خود، احتمال اینکه مسیحیان حبشه همان ابیونی‌ها باشند را ضعیف می‌داند.

**مسیحیان بصری:** شهر «بصری» از جمله شهرهای بزرگ شام و مرکز ولایت حوران بود. بر اساس یافته‌های باستان‌شناسی، این شهر قبل از اسلام یکی از پایگاه‌های عمده مسیحیت بوده است؛ زیرا آثاری از کنیسه‌ها و معابد باشکوه مسیحی در آنجا برجای مانده است. اهل این ناحیه با ساکنان حجاز روابط گسترده‌ای داشتند به‌گونه‌ای که در عصر جاهلیت در نزد مردم حجاز بصری نسبت به دمشق دارای شهرت بیشتری بود. شهر بصری جایگاه تاجران عرب و حجاز بود. آنان از مناطقی همچون حبشه و یمن کالاهایی را به این شهر وارد می‌کردند. اعراب حجاز از بصری بیشتر شراب شام و شمشیرهای معروف این شهر را به حجاز می‌آوردند (همتی گلیان و عبدالله، ۱۳۹۱ ش: ۱۳۹) بر اساس شواهد تاریخی شهری بصری برای اهل مکه که با شام روابط تجاری داشتند یکی از منازل تجاری بوده است. تاریخ‌نویسان آورده‌اند که محمد (ص) به هنگام کودکی در یکی از سفرهای عمومیش به شام همراه وی رفت و در بین راه در محلی که بصری نام داشت راهبی نصرانی به نام بحیرا نشانه‌های پیغمبری را در او دید و سفارش او را به عمومیش کرد و مخصوصاً به او توصیه کرد که این کودک را از آسیب یهودیان که دشمن وی هستند برکنار دارد. کاروانیان از نزد بحیرا پراکنده

شدند وی محمد (ص) را نگه داشت و گفت تو را به لات و عزی قسم می‌دهم آنچه از تو می‌پرسم پاسخ بده! محمد (ص) گفت مرا به لات و عزی می‌پرس که هیچ چیز را به اندازه این دو بت ناخوش نمی‌دارم؛ سپس بحیرا او را به خدا سوگند داد (بیهقی، ۱۴۰۵ق، ج ۲: ۲۸-۲۹).

ناحیه حجاز و مرکز آن شهر مکه، در مسیر جاده کاروان‌هایی قرار داشت که در آن تاجران در جنوب حجاز از نجران و یمن گرفته تا در شمال آن یعنی بصری و شام در رفت و آمد بودند (حموی: ۱۹۹۵ م، ج ۲: ۴۷۸) از قرائن تاریخی چنین برمی‌آید که در سده ششم میلادی در میان اعراب حجاز به ویژه قریش، گرایش فزاینده به مسیحیت وجود داشت. گفته شده چهار نفر (وَرَقَه بن نُوْفَل و عبیدالله بن جحش و عثمان بن حُوَیْرث و زیدبن عمرو) انحراف مردم و پرستش بت‌ها را سرزنش می‌کردند و در جستجوی دین حق برخاستند. درباره این چهار نفر آمده است که ورقه بن نوفل به نصرانیت راه یافت و در آن استوار گردید. کتب نصاری را خواند تا آنجا که از عالمان اهل کتاب شد؛ اما عبیدالله بن جحش بر همان اعتقاد خویش بماند تا آنگاه که اسلام آمد و او نیز اسلام آورد و به حبشه مهاجرت کرد و در آنجا به کیش نصرانیت درآمد و بر همان دین مُرد. او در حبشه چون به مهاجران می‌رسید می‌گفت: ما آنچه را که می‌خواستیم دیده‌ایم و شما همچنان در پی چشم می‌گردید؛ اما عثمان بن الحویرث نزد قیصر رفت و نصرانیت اختیار کرد و در آنجا منزلتی شایان یافت؛ اما زید بن عمرو در هیچ دینی داخل نشد و از هیچ کتابی پیروی ننمود؛ ولی از بت‌ها و ذبایح بتان و مردار و خون اعراض می‌کرد و از زنده‌به‌گور کردن دختران، نهی می‌کرد. او می‌گفت: پروردگار ابراهیم را می‌پرستم و خدایان اعراب را به صراحت عیب می‌کرد (ابن خلدون، ۱۴۰۵ق، ج ۲: ۴۰۶-۴۰۷).

بررسی: با بیان گزارش‌های تاریخی حداقل مبرهن است چه در زمان بعثت پیامبر (ص) و چه قبل از آن مسیحیانی در شهر مکه حضور داشته‌اند و علاوه بر ارتباطی دائمی بین شام و مکه به جهت امور تجاری در برهه‌های مختلف تاریخ، وجود داشته است، به طوری که در بین این ارتباط‌ها برخی از اعراب به دین مسیحیت گرویده بودند. باتوجه به حضور مسیحیان در شهر مکه و ارتباط اهل مکه با شام چگونه قضایی ادعا می‌کند که نویسندگان نامه‌ها که در شام بودند، هیچ‌گونه اطلاعی از سرزمین حجاز و آداب و رسوم آن‌ها نداشتند؟ اگر آن‌ها می‌خواستند یک نماینده بین مردم حجاز داشته باشند چرا از همین افراد مسیحی که از بومیان مکه نیز بودند، استفاده نکردند؟ گویی فرضیه قضایی در خلأ بیان شده و به گون‌های به قضایای تاریخی عصر نزول می‌نگرد که گویا هیچ‌گونه ارتباطی بین

اقوام وجود نداشته است و این امر خلاف نگاشته‌های تاریخی است.

از دیگر دلایل نفی ارتباط پیامبر (ص) با ایبونی‌ها، جنگ‌هایی است که ایشان در دوران مدینه با مسیحیان رومی داشته‌اند، پرواضح است اگر ساکنان شامات همان ایبونی‌ها بوده باشند، راز رسول خدا را فاش می‌کردند، قابل ذکر است که این جنگ‌ها در مرزهای سرزمین شام بوده؛ یعنی همان جایی که قضایی ادعا دارد که ساکنان آن ایبونی‌ها یا صابثان بوده‌اند، تنها راه این است که نویسنده حضور ایبونی‌ها را در جنگ انکار کند و ادعا کند که آن‌ها غیر از ایبونی‌ها بوده‌اند.

این جنگ‌ها عبارت‌اند از: ۱. **غزوه دومه الجندل**: در سال پنجم هجری پیامبر به غزوه دومة الجندل رفت که در مرز روم قرار داشت و داستان آن چنین بود که بازرگانان و راهیان از اکیدر کندی - که کارگزار هرقل بر آنجا بود - شکایت کردند. پیامبر با هزار مرد به راه افتاد. اکیدر که خبردار شد گریخت و بار خود را بست و بازار را رها کرد و رفت و اهل آنجا پراکنده شدند و پیامبر هیچ‌کس را در آنجا نیافت و بازگشت (ذهبی، ۱۴۱۳ ق، ج ۲: ۴۴۶). ۲. **جنگ مؤته**: در سال هشتم از هجرت رسول خدا (ص) کعب بن عمیر غفاری را به ذات‌الاطح فرستاد. فرستادگان با گروهی برخورد کردند و آن‌ها را به اسلام دعوت نمودند، اما نپذیرفتند و مسلمانان را نیز تیرباران کردند. در جمادی‌الاول سال هشتم پیغمبر (ص) لشکری را به مؤته در سرزمینی که جزء متصرفات امپراتوری روم بود، فرستادند. فرماندهی سپاه را زید بن حارثه بر عهده داشت و پیغمبر گفته بود اگر زید کشته شد جعفر بن ابی طالب فرماندهی را به عهده بگیرد و اگر او نیز کشته شد، عبدالله بن زواحه امیری لشکر را بر عهده بگیرد. در این جنگ هر سه فرمانده شهید شدند و لشکر خالد بن ولید را به امارت برگزید و او لشکر را به مدینه رساند (ابن اثیر: ۱۴۰۹ ق، ج ۲: ۱۳۱). ۳. **غزوه تبوک**: از وقایع سال نهم هجرت غزوه تبوک است. به پیغمبر خبر رسید که رومیان سپاه انبوهی در بَلقاء فراهم آورده‌اند و می‌خواهند به مسلمانان حمله کنند. جنگ تبوک آخرین درگیری مسلمانان با نامسلمانان در زندگی پیغمبر بود. پس از آن سراسر عربستان تسلیم شد. پس از این جنگ بود که از هر قبیله نمایندگانی برای اظهار اطاعت قبیله‌های خود و پذیرفتن اسلام نزد پیغمبر آمدند و همچنین امیران قبایل ایله و جریاء و اذرح نزد ایشان آمدند و جزیه دادند (ابن کثیر، ۱۴۰۷ ق، ج ۵: ۱۶).

اما درباره سفر پیامبر (ص) به شام نیز باید متذکر شد پیامبر در دیدار اول از شام، کودک ده، دوازده سال‌های بود که در حضور ابوطالب و یاکاروانیان چندکلمه‌ای با این راهب سخن گفته است. در دیدار دوم از شام هم که راهب دیگری بوده،

ولی باز با هم تنها نبوده‌اند و میسره غلام خدیجه نیز حضور داشته و شاهد دیدار آن‌ها بوده است (رامیار، ۱۳۹۳ ش: ۱۲۹) این گفت‌وگو در تاریخ ثبت شده است و شاهدانی نیز حضور داشته‌اند؛ بنابراین سخنی سَرّی بین ایشان صورت نگرفته است و نمی‌تواند دلالتی بر نظریه قضایی داشته باشد.

### ۳. نزول تدریجی قرآن و اسباب نزول

سوره‌ها و آیات قرآن مجید یکجا نازل نشده است، این مطلب علاوه بر تاریخ قطعی که به نزول تدریجی قرآن مجید در امتداد بیست و سه سال مدت دعوت پیغمبر اکرم (ص) شهادت می‌دهد از مضامین خود آیات نیز قابل استنباط است. خدای متعال می‌فرماید: «وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا» (اسراء/۱۰۶)؛ و قرآن را (آیات) ش را از هم جدا کردیم، تا آن را با درنگ بر مردم بخوانی و آن را (به تدریج) کاملاً فرو فرستادیم. قرآن مجید دارای ناسخ و منسوخ است و برخی از آیات آن ارتباط تام با حوادث و رخدادهای عصر نزول دارد، و از این منظر هرگز در یک زمان جمع نمی‌شوند تا آیات مربوط به آن‌ها یکجا نازل شده و درباره آن‌ها به گفتگو پردازد (طباطبایی، ۱۳۹۱ ش: ۱۶۷).

آیات قرآن کریم دودسته‌اند. گروهی بدون آن‌که مسبوق به سبب نزول خاصی باشند صرفاً برای هدایت مردم به سوی حق نازل شده‌اند. این گروه از آیات که بخش زیادی از قرآن را تشکیل می‌دهند، گروه دیگر که موضوع سخن ما هستند عبارت‌اند از آیاتی که بر اساس علت و سبب خاص نازل شده‌اند (زرقانی، بی‌تا، ج ۱: ۹۹). در اهمیت شناخت اسباب نزول یا شأن نزول باید گفت: همان‌گونه که می‌دانیم قرآن، تدریجی و در مناسبت‌های مختلف نازل شده است. برحسب اقتضا اگر حادثه‌ای پیش می‌آمد یا مسلمانان دچار مشکلی می‌شدند، یک یا چند آیه و احیاناً یک سوره برای رفع مشکل نازل می‌گردید. پرواضح است که آیات نازل شده در هر مناسبتی، به همان حادثه و مناسبت نظر دارد؛ پس اگر ابهام یا اشکالی در لفظ یا معنای آیه پدید آید، با شناخت آن حادثه یا پیشامد، رفع اشکال می‌کرد (معرفت، ش ۱۳۹۲: ۹۷).

با در نظر گرفتن مسئله اسباب نزول و پرسش‌هایی که از پیامبر در طول رسالت صورت می‌گرفت و بعضاً بلافاصله وحی نازل می‌شد و بعضاً گفته شده است چند روز بعد آیات و پاسخ‌ها نازل می‌شده است که در تاریخ قرآن از آن به نام فترت وحی نام می‌برند؛ بنابراین؛ توجه به مسئله نزول تدریجی قرآن و جاری بودن قرآن در بستر وقایع جامعه، جای این پرسش از صاحب دیدگاه نامه‌نگاری قرآن وجود دارد که با توجه به فاصله مکانی مکه تا شام، پاسخ این سؤالات چگونه به

دست پیامبر (ص) می‌رسیده است؟ برای روشن شدن بحث به نمونه‌ای از سبب نزول در سوره مکی اشاره می‌شود. در آیات سوره عبس به داستان چهره در هم کشیدن و اخم نمودن در برابر فردی نابینا بیان شده است و قرآن به این حرکت واکنش نشان و عامل آن را عتاب کرده است. در مورد اینکه چه کسی این فعل را انجام داده است، دو قول مشهور وجود دارد: ۱. فردی از بنی‌امیه ۲. رسول اکرم (ص) (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۱۰: ۶۶۴) فارغ از بحث‌های تفسیری و کلامی در ترجیح قول صواب، باید بدین نکته اشاره شود که باتوجه به قرینه‌های کلامی تاریخی موجود در سوره، فاصله چندانی در انجام این فعل و نزول آیات وجود نداشته است و بعید به نظر می‌رسد باتوجه به نوع نظریه‌پردازی که قضایی در دیدگاه خود نموده است کسی به عنوان ناظر اعمال پیامبر در شهر مکه همراه وی بوده که حتی اعمال سایر پیروان (اگر سبب نزول را در مورد فرد اموی باشد) به این اندازه برای او اهمیت داشته باشد که زحمت فرستادن نامه را به جهت اخم کردن یکی از پیروان در مقابل فرد نابینا را به خود بدهد؟ حتی اگر آیات درباره رسول خدا (ص) نیز باشد، توییح به جهت برافروختگی چهره که علت آن نیز ممکن چیزی غیر از ناراحتی از فرد نابینا باشد، غیرمنطقی به نظر می‌رسد؛ زیرا امکان دارد فرد گزارش‌کننده به درستی دلیل درهم کشیدن چهره را نفهمیده باشد و نکته دیگر اینکه بر اساس سبب نزول آیه فرد نابینا نیز رعایت آداب مجلس را نکرده بود چراکه هنگامی که می‌شنود پیامبر (ص) با گروهی مشغول صحبت است، نباید سخن ایشان را قطع کند. اگر قرآن را از مجرای وحیانی‌ات خارج بدانیم این توییح هیچ پشتوانه منطقی نخواهد داشت، زیرا که تنها خدای سبحان است که بر نهان آدمی وقوف دارد و اینکه بر اساس فضا و سیاق آیات سوره به نظر نمی‌رسد بین فعل چهره درهم کشیدن و نزول آیات فاصله چندانی وجود داشته باشد: «عَبَسَ وَتَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكِي أَوْ يَذَّكُرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى. أَمَّا مَنْ اسْتَعْجَى. فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا يَرْكِي وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى وَهُوَ يَخْشَى. فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى» (عبس ۱-۱۰)؛ چهره درهم کشید و روی برتافت، (به خاطر) اینکه نابینا به سراغ او آمد و چه چیز تو را آگاه می‌کند؟ شاید او رشد یابد [و پاک شود]، یا متذکر گردد پس یادآوری او را سود بخشد؛ اما کسی که توانگری نماید، پس تو به او روی می‌آوری، درحالی‌که [پاک نشدن و] رشد نیافتن او، ایرادی بر تو نیست و اما کسی که با کوشش به سراغ تو می‌آید، درحالی‌که او می‌هراسد، پس تو از او (غافل می‌گردی و به دیگری) سرگرم می‌شوی. چهره در هم کشید و روی برتافت. از اینکه نابینایی به سراغ او آمده

بود! تو چه می‌دانی شاید او پاکی و تقوا پیشه کند یا متذکر گردد و این تذکر به حال او مفید باشد! اما آن کس که توانگر است، تو به او روی می‌آوری، درحالی که اگر او خود را پاک نسازد، چیزی بر تو نیست! اما کسی که به سراغ تو می‌آید و کوشش می‌کند، و از خدا ترسان است، تو از او غافل می‌شوی!

### الف) ترجمه عهدین به زبان عربی

هم‌زمان با شروع نهضت ترجمه، اولین اثر ترجمه شده به زبان عربی، در عهد خالد بن یزید بن معاویه (متوفی سال ۸۵ قمری) انجام پذیرفته است (ابن خلکان، ۱۳۹۸ ق، ج ۲: ۲۲۴). وی به گروهی از فلاسفه مصری پیشنهاد ترجمه کتاب‌های یونانیان و قبطی‌ها به زبان عربی را داد. بر اساس گزارش ابن ندیم نخستین ترجمه در کشورهای اسلامی در پی این تقاضا صورت گرفت. (ابن ندیم، ۱۳۹۸ ق، ج ۱: ۳۰۳) نقطه عطف در نهضت ترجمه در دوران مأمون عباسی رخ داده است. به دستور او گروهی از مترجمان که به زبان‌های مختلف تسلط داشتند در بیت‌الحکمه گرد هم آمدند تا به ترجمه آثار مهم علمی جهان به زبان عربی همت گمارند (زیدان، ۱۳۶۹ ش، ج ۳: ۵۵۸-۵۹۰).

مسیونر انگلیسی، توماس پاتریک هوگز (Patrick Hughes) (۱۹۱۱-۱۸۳۸ م) می‌گوید: «دلیلی ندارد که محمد (ص) از محتوای اسفار مقدس مسیحی اطلاع داشته باشد. آثار روشنی بر وجود ترجمه عربی عهدین یافت نمی‌شود. قدیمی‌ترین ترجمه عربی عهد قدیم که خبرش به ما رسیده، ترجمه اسقف سعدیا فیومی (۸۸۲-۹۴۲ م) است» (معارف، ۱۳۹۴ ش، ج ۱: ۱۱۶-۱۱۷). گرهارد بورینگ (Gerhard Böwering) بر این باور است که هیچ مجموعه‌ای از آثار مشروع یا مجعول تورات و انجیل وجود نداشته است که مبنای مستقیم و منبع اصلی قرآن باشد... هیچ مدرکی دال بر اینکه سنت تورات و انجیل از زمان محمد (ص) به صورت مجموعه‌ای کامل یا به صورت کتبی متفرقه به عربی ترجمه شده باشد، قابل ذکر نیست (حیدری، ۱۳۹۷ ش: ۳۱). بروس متزگر (Bruce Metzger) نیز در این باره می‌گوید: «قول ارجح این است که قدیمی‌ترین ترجمه کتاب مقدس به قرن هشتم برمی‌گردد» (معارف، ۱۳۹۰ ش: ۱۲۵).

یکی از پایه‌های استدلال قضایی، ترجمه کتاب مقدس بود که دلیل تاریخی بر ترجمه آن در پیش از بعثت یا هم‌زمان در دوران مکی وجود ندارد. افزون بر این فرستادن ترجمه کتاب مقدس برای شخصی که خواندن و نوشتن نمی‌داند، چه معنایی دارد؟

در سوره عنکبوت که از جمله سور مکی است، آمده است: «وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ

قَبْلَهُ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُهُ بِمِمينِكَ إِذَا لَرْتَابِ الْمُبْطَلُونَ» (عنكبوت/ ۴۸)؛ و پیش از این (قرآن) هیچ کتابی نمی خواندی [و پیروی نمی کردی] و با دست راست آن را نمی نوشتی در صورتی که (اگر می خواندی و می نوشتی) حتماً باطل گرایان شک می کردند.

علامه طباطبایی می فرماید معنای آیه این است که عادت تو قبل از نزول قرآن چنین نبود که کتابی را بخوانی، و نیز این نبود که کتابی را با دست خود بنویسی - خلاصه تو نه مسلط بر خواندن بودی، و نه مسلط بر نوشتن، چون امی و بی سواد بودی - و اگر غیر این بود یعنی بر خواندن و نوشتن مسلط می بودی، مبطلان که همواره می خواهند حق را باطل معرفی کنند بهانه به دست آورده، و به درستی که در حقانیت دعوت تو به شک می افتادند، لیکن از آنجایی که خوب نمی توانستی بخوانی و بنویسی، و سال ها است که مردم تو را به این صفت می شناسند، چون با تو معاشرت دارند، دیگر هیچ جای شکی برایشان باقی نمی ماند که این قرآن کتاب خدا است، و خدا آن را بر تو نازل کرده، از بافته های خودت نیست، و چنین نیست که از کتاب های قدیمی، داستان ها و مطالبی اقتباس کرده، و به این صورت در آورده باشی، و دیگر مبطلان نمی توانند آن را ابطال نموده، و به این عذر اعتذار جویند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۶: ۱۳۹).

در بین صاحب نظران درباره اینکه تا قبل از بعثت، ایشان خواندن و نوشتن نمی دانسته است، اختلاف چندانی دیده نمی شود، اما بعد از بعثت و خصوصاً در اواخر عمر شریفشان در این باره اختلاف نظر وجود دارد. برای مثال، سید مرتضی علم الهدی گوید این آیه (عنكبوت/ ۴۸) بهترین دلیلی است که پیامبر (ص) قبل از نبوت خواندن و نوشتن را نمی دانست و اما بعد از نبوت به اعتقاد من (سید مرتضی) حضرتش به هر دو آگاهی داشت (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۸: ۴۵۰).

در قرآن کریم از رسول خدا به تعبیر «امی» نیز یاد شده است: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ» (الاعراف/ ۱۵۷)؛ کسانی که از فرستاده (خدا)، پیامبر درس نخوانده پیروی می کنند آن (پیامبری) که (صفات) او را در تورات و انجیل نزدشان، نوشته می یابند. فیومی در معنای «امی» می نویسد: «(الأمي) في كلام العرب الذي لا يحسن الكتابة فقليل نسبة إلى (الأمر) لأن الكتابة مكتسبة فهو على ما ولدته أمه من الجهل بالكتابة وقيل نسبة إلى أمّة العرب لأنه كان أكثرهم أميين» (فیومی، بی تا، ج ۲: ۲۳) یعنی امی در کلام عرب به کسی اطلاق می شود که کتابت را به خوبی نمی داند و گفته شده نسبت آن به «ام» یعنی مادر به این جهت است کتابت، اکتسابی است و انسان

زمانی که از مادرش متولد می‌شود، نسبت به کتابت جهل دارد و اینکه چرا به امت عرب نسبت امی داده شده نیز گفته شده چون اکثراً کتابت نمی‌دانستند. مهم‌ترین دلیل بر امی بودن رسول خدا (ص) این است که صحابه و یاران آن حضرت که به احوال ایشان آگاهی کامل داشته‌اند و درباره زندگی پیامبر اسلام (ص) و صفات و خصوصیات او مطالب بی‌اندازه فراوانی برای دیگران نقل کرده‌اند، و کتب مفصلی از سیره پیامبر اکرم (ص) به وسیله مورخان نگارش شده است که حتی جزئیات ساده زندگی آن حضرت در آن منعکس شده است، درحالی‌که در هیچ‌یک از کتب مذکور یادآور نشده‌اند که پیامبر اکرم (ص) خواندن و نوشتن می‌دانسته است (حجتی، ۱۳۸۸ ش: ۱۹۸) مستندات تاریخی بسیاری بر ناخوانا بودن رسول خدا (ص) دارد که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

(۱) رسول خدا (ص) برای نوشتن وحی الهی، نامه‌ها و هر نوشته‌ای از نویسندگان استفاده می‌کردند و در هیچ گزارش تاریخی نقل نشده است که ایشان با دست خود چیزی نوشته باشند.

(۲) نامه‌های محرمانه‌ای که برای رسول خدا ارسال می‌شد نیز توسط کاتبان برای ایشان قرائت می‌شده است؛ چنانکه نقل شده است نامه محرمانه عباس عموی پیامبر که حاوی اطلاعاتی از لشکر ابوسفیان که عازم غزوه احد بودند توسط ابی بن کعب قرائت شد در صورتی که اگر رسول خدا (ص) خواندن می‌دانست یک چنین نامه پنهانی را به دیگری نمی‌دادند که بخواند.

(۳) گزارش‌های تاریخی که در آن‌ها رسول خدا از دیگران خواسته‌اند که دست ایشان را بر روی کلمه‌ای از متن قرار دهند مانند داستان صلح حدیبیه که واژه «رسول‌الله» را محو نمودند و یا در داستان ایمان آوردن گروهی از ثقیف که شروطی چون حلال بودن زنا و ربا داشتند و این موارد را مکتوب نموده بوده‌اند. رسول خدا (ص) به خواننده نامه فرمودند که نامه را بخواند و زمانی به کلمه ربا رسید فرمودند دست مرا بر آن بگذار و دستش را بر آن کلمه نهاد و آن را پاک کرد (رامیار، ۱۳۹۳ ش: ۵۱۱-۵۱۲).

سوره عنکبوت جزء آخرین سوره‌هایی است که در مکه نازل شده است؛ و حتی اگر بحث سواد را در دوران مدنی محتمل بشماریم، این آیه خواندن و نوشتن پیش از خود را نفی می‌کند که در این صورت کل دوران مکی را در برمی‌گیرد. با این بیان یکی دیگر از پایه‌های نظریه قضایی سست می‌شود، مگر اینکه وی برای حل این مشکل دوباره مقدمات و فرضیه‌های دیگری برای نجات این گمان خویش بیاورد.

نکته پایانی در نقد دیدگاه قضایی، استدلال بر بحث تحدی قرآن است، مسئله تحدی در پنج سوره قرآن عنوان شده است (ر.ک، طور/ ۳۳-۳۴؛ هود/ ۱۳؛ یونس/ ۳۸؛ بقره/ ۲۳؛ اسراء/ ۸۸). در بین آیات تحدی تنها آیه ۲۳ سوره بقره در مدینه نازل شده است. از لحاظ سیر نزولی بیشتر آیات تحدی در سور مکی آمده‌اند. چنان‌که مفسران گفته‌اند نزول سوره بقره نیز در اوایل دوران مدنی است (صادقی تهرانی، ۱۴۰۶ ق، ج ۱: ۱۵۲؛ مراغی، بی تا، ج ۱: ۳۹) اگر سور مکی از جانب ایبونیان یا هر فرقه‌ای دیگر است؛ چرا در دوره‌های بعدی برای مقابله با پیامبر دست به تحدی نزدند، در اینجا استدلال قضایی نیز زیر سؤال است که مدعی است بحث تحدی امری غیرممکن و نامعقولی است؛ زیرا که اگر این‌گونه است چرا - در فرض وی - نویسندگان نامه‌ها بحث تحدی را مطرح کرده‌اند؟ چرا تا به امروز ساکت نشسته‌اند و قضایی برای رد اعجاز و تحدی قرآن به کتابی توسط کمیته امگا در سال ۲۰۰۰ میلادی نوشته شده است، استناد می‌جوید؟!

#### ب) رصد فعالیت‌های پیامبر (ص) در دوران مکی توسط مشرکان

کفار و مشرکان معاصر پیغمبر، با دقت و مراقبت فوق‌العاده‌ای اعمال آن حضرت را بررسی می‌کردند، در مجمع‌البیان از ابن عباس نقل شده در مکه آهنگری بود نصرانی، از اهل روم به نام «بلعام» که قریش می‌گفتند: آن حضرت قرآن را از او یاد می‌گیرد، از قتاده و مجاهد نقل کرده او از اهل روم به نام «یعیش یا عائش» و غلام بنی‌الحضرمی بود صاحب کتابی بود که اسلام آورد و مسلمان خوبی شد، به قولی دو نفر غلام نصرانی بودند به نام یسار و خیر که کتابی به زبان خود داشتند، آن حضرت گاهی آن‌ها را می‌دید و به قرائتشان گوش می‌داد، مشرکان گفتند که: قرآن را از آن‌ها یاد می‌گیرد (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۵: ۵۹۵) در پاسخ به این شبهه آیه ذیل نازل گردید: «وَلَقَدْ نَعَلْمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَبِي وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (نحل/ ۱۰۳)؛ و به یقین می‌دانیم که آنان می‌گویند: (این قرآن را) تنها بشری به او می‌آموزد. «درحالی‌که زبان کسی که به او نسبت می‌دهند مبهم (و غیرعربی) است و این (قرآن، به) زبان عربی روشن است.

درباره شبهه حاضر، دو احتمال داده می‌شود: ۱. معلم قرآن در تعلیم الفاظ آن یک غیر عرب بوده است. ۲. پیامبر محتوای قرآن را از یک غیر عرب گرفته و خود در قالب الفاظ ریخته است. درباره احتمال اول باید گفته شود، یک غیر عرب چگونه می‌تواند عباراتی این‌چنین فصیح و بلیغ بیاورد که صاحبان اصلی لغت همگی در برابر آن عاجز بمانند و حتی توانایی مقابله با یک سوره از آن را نداشته باشند؟! و

اگر منظورشان این است که محتوای قرآن را از یک معلم عجمی گرفته است، باز این سؤال پیش می‌آید که ریختن آن محتوا در قالب چنین الفاظ و عبارات اعجاز آمیزی که همه فصیحان جهان عرب در برابر آن زانو زدند، به وسیله چه کسی انجام شده است؟ (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱ ش، ج ۱۱: ۴۰۹).

متخصصان علم سبک‌شناسی معتقدند که متن اثرانگشت نویسنده است و با تحلیل متن می‌توان به هویت نویسنده پی برد. امروزه با بررسی احادیث برجای مانده از رسول خدا (ص) از لحاظ ادبی و بلاغت با قرآن متفاوت است، و به همین جهت نمی‌توان هر دو را تألیف یک نفر دانست. این تفاوت و دوگانگی انکارناپذیر است و با اندکی توجه آشکار می‌شود، بهترین گواه بر عدم دخالت پیامبر در شکل‌گیری ساختار لفظی و بیانی قرآن است (حسینی، ۱۳۷۹ ش: ۲۱-۲۲). جالب توجه است که شبهه مطرح شده توسط مشرکان بسیار با آنچه قضایی گفته مطابقت دارد، قضایی نیز ابیونیان که زبانشان غیرعربی بوده را نویسندگان قرآن می‌داند، در صورتی که قاعدتاً چنین افرادی توانایی ارائه متنی در چنین مرتبه‌ای از فصاحت و بلاغت را ندارند. با توجه قدرت کمی که مسلمانان در مکه داشتند و از طرف مشرکان تحت آزار و اذیت قرار می‌گرفتند؛ و همان طور که در داستان بالا ذکر شد به کوچک‌ترین ارتباط پیامبر با دیگران واکنش نشان می‌دادند، دیدگاه دریافت نامه از ابیونی‌ها توسط پیامبر (ص) در مکه بعید به نظر می‌رسد.

### نتیجه‌گیری

امین قضایی در کتاب «نامه‌هایی برای محمد پیامبر (ص)» مدعی است که سور مکی قرآن به صورت نامه‌هایی توسط فرقه‌ای یهودی - مسیحی به نام ابیونی‌ها برای پیامبر (ص) که سفیر و نماینده این فرقه بوده‌اند؛ ارسال می‌شده است و رسول خدا (ص) از روی این نامه‌ها مردم را موعظه می‌کرده است. در پژوهش حاضر با بررسی مستندات تاریخی کتاب نامه‌هایی برای محمد پیامبر (ص) مشخص شد که فرضیه ایشان فاقد مستندات تاریخی است و از جهات ذیل قابل نقد است:

۱. امکان برقراری ارتباط پیامبر (ص) با اهل کتاب در مکه وجود نداشته است و در صورت تماس ایشان با اهل کتاب این قضیه موردنقد مشرکان قرار می‌گرفت.
۲. عقاید بسیاری از مسیحیانی که به عنوان مصدر نامه‌های ارسالی بیان شده‌اند با عقاید مطرح در قرآن مخالفت دارد.
۳. با توجه به اذعان نویسنده مبنی بر قطع ارتباط رسول خدا با ابیونی‌ها و فاصله

گرفتن ایشان از افکار آنان در دوران مدنی و همچنین جنگ‌های رسول خدا با مسیحیان که در اواخر دوران مدنی صورت گرفت؛ اگر رسول خدا (ص) سفیر و نماینده اهل کتاب می‌بود قطعاً این موضوع مورد استناد آنان قرار می‌گرفت.

۴. در دوران رسالت، عهدین به عربی ترجمه نشده بود و بر اساس گزارش‌های تاریخی رسول خدا (ص) قادر به خواندن و نوشتن نبوده است و به همین جهت ارسال نامه برای ایشان بی‌فایده می‌بود.

۵. با توجه به اینکه بسیاری از آیات دارای سبب نزول است و بر اساس مناسبت‌های اجتماعی و رخداد‌های عصر نزول و در فاصله‌ای زمانی بسیار نزدیک نسبت به حادثه برای پیامبر (ص) نازل می‌شد؛ امکان ارسال نامه که شرح و توضیح وقایع حاضر از سوی چنین فرقه‌ای در فاصله‌ای بسیار اندک ممکن نیست.

در نهایت نیز باید متذکر شد که دیدگاه قضایی در کتاب مزبور ناقص است و فقط در مورد آیات مکی است و ایشان هیچ‌گونه تحلیلی درباره چگونگی ارسال آیات مدنی ندارد و علی‌رغم اینکه ایشان مدعی ارائه تفسیری سکولار از دین است، با قرار دادن پیش‌فرض‌های مستشرقان و بدون ارائه مستند تاریخی فرضیه‌ای خیالی درباره آیات مکی قرآن ارائه نموده است.

## منابع و مأخذ

\*قرآن کریم.

ابن اثیر، عز الدین أبو الحسن علی بن ابی الکریم. (۱۴۰۹ق). أسد الغابة فی معرفة الصحابة. بیروت: دار الفکر.

ابن اثیر، عزالدین أبو الحسن علی بن ابی الکریم. (۱۹۶۵م). الكامل فی التاريخ. بیروت: دار صادر.

ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۹۵ق). کمال الدین و تمام النعمة. چاپ دوم. تهران: اسلامیه.

ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۴۱۳ق). من لایحضره الفقیه. قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه.

ابن حجر العسقلانی، احمد بن علی. (۱۹۹۵م). الإصابة فی تمييز الصحابة، تحقیق عادل احمد عبد الموجود و علی محمد معوض. طبع الأولى. بیروت: دارالکتب العلمیه.

ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد. (۱۴۰۸ق)، دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الأكبر. تحقیق خلیل شحادة. طبع الثانية. بیروت: دار الفکر.

ابن خلکان، احمد بن محمد. (۱۳۹۸ق). وفيات الاعیان. تحقیق احسان عباس. بیروت: دار صادر.

ابن سعد، محمد بن سعد بن منیع الهاشمی البصری. (۱۴۱۰ق). الطبقات الکبری. تحقیق محمد عبد القادر عطا. طبع الأولى. بیروت: دار الکتب العلمیه.

ابن کثیر دمشقی، أبو الفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی. (۱۴۰۷ق). البداية و النهاية. بیروت: دار الفکر.

ابن ندیم، محمد بن اسحاق. (۱۳۹۸ق). الفهرست. بیروت: دارالمعرفه.

ابن هشام، عبد الملک بن هشام الحمیری المعافری. (بی تا). السیرة النبویه. تحقیق مصطفی السقا و ابراهیم الأبیاری و عبد الحفیظ شلبی. بیروت: دار المعرفة.

ازرقی، محدثین عبدالله. (۱۳۸۹ق). اخبار مکة و ما جاء فیها من الآثار. تحقیق رشدی الصالح ملحس. بیروت: دار الاندلس.

حجتی، سیدمحمدباقر. (۱۳۸۸ش). پژوهشی در تاریخ قرآن کریم. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

حسینی، موسی. (۱۳۷۹ش). «وحياني بوجدن الفاظ قرآن». پژوهش های قرآنی. دوره ۶. شماره پیاپی ۲۱. صص ۲۱۸-۲۳۵.

حیدری، محمدصادق؛ ربیع نتاج، سید علی اکبر؛ حلیمی جلودار، حبیب اله. (۱۳۹۷ش)، «بررسی دیدگاه تسدال در مقایسه تطبیقی مفهوم قرآنی میزان با دین مصر باستان». پژوهشنامه ادیان. سال دوازدهم. شماره بیست و چهارم. صص ۱۵-۴۶.

الذهبی، شمس الدین محمد بن احمد. (۱۴۱۳ق). تاریخ الاسلام و وفيات المشاهیر و الأعلام. تحقیق عمر عبد السلام تدمری. طبع الثانية. بیروت: دار الکتب العربی.

رامیار، محمود. (۱۳۹۳ش). تاریخ قرآن. تهران: انتشارات امیرکبیر.

رکنی یزدی، محمد مهدی. (۱۳۷۹ش). آشنایی با علوم قرآن. تهران: انتشارات سمت.

زرقانی، محمد عبدالعظیم. (بی تا). مناهل العرفان فی علوم القرآن. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

زیدان، جرجی. (۱۳۶۹ش). تاریخ تمدن اسلام. ترجمه علی جواهر کلام. تهران: انتشارات امیرکبیر.

سازجینی، مرتضی؛ عشریه، رحمان؛ رضایی اصفهانی، محمد علی. (۱۳۹۸ش). «بررسی تطبیقی آیین ابیونی با قرآن: پاسخگویی به شبهه اقتباس»، پژوهش های ادیانی، دوره ۷. شماره ۱۴. صص ۸-۳۳.

شهاب الدین ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله الحموی. (۱۹۹۵م). معجم البلدان. بیروت: دار صادر.

شیخو، لوئیس. (۱۴۰۶ق). شعراء النصرانیة و آدابها بین عرب الجاهلیة. بیروت: دارالمشرق.

صادقی تهرانی، محمد. (۱۴۰۶ق). الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة. قم: فرهنگ اسلامی.

صنعانی، عبدالرزاق بن همام. (۱۴۱۱ق). تفسیر القرآن العزیز. بیروت: دار المعرفة.

طباطبایی، سیدمحمدحسین. (۱۳۹۰ق). المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

طباطبایی، سیدمحمدحسین. (۱۳۹۱ش). قرآن در اسلام. به کوشش سیدهادی خسروشاهی. قم: مؤسسه بوستان کتاب.

- طبرانی، سلیمان بن احمد. (۲۰۰۸م). تفسیر القرآن العظیم. اربد: دار الکتب الثقافی.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲ش). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران: ناصر خسرو.
- الطبری، أبو جعفر محمد بن جریر. (۱۳۸۷ق)، تاریخ الأمم والملوک. تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم. بیروت: دار التراث.
- عابدین، عبدالمجید. (بی تا). بین الحبشة و العرب. القاهرة: دار الفکر العربی.
- عشریه، رحمان؛ رضایی اصفهانی، محمد علی؛ سازجینی، مرتضی. (۱۳۹۷ش). «تحلیل انتقادی شبهه نامه انگاری قرآن کریم». الاهیات قرآنی. سال ششم. شماره ۱۰. صص ۳۵-۵۵.
- علی، جواد. (۱۹۶۸م). المفصل فی تاریخ العرب قبل از اسلام. بیروت: دارالعلم الملایین.
- عمادالدین اصفهانی، محمد. (بی تا). الفتح القسی فی الفتح القدسی. بیروت: دار المنار.
- فاسی، تقی الدین محمد بن احمد. (۱۹۹۹م). شفاء الغرام باخبار البلد الحرام. تحقیق مصطفی محمد الذهبی. مکه: النهضة الحدیثه.
- قضایی، امین. (۱۳۹۴ش). نامه هایی برای محمد پیامبر/ پژوهشی بر ریشه های قرآن. سوئد: گروه انتشارات آزاد ایران.
- مراغی، احمد مصطفی. (بی تا)، تفسیر المراغی. بیروت: دار الفکر.
- معارف، مجید و همکاران. (۱۳۹۰ش). «نقد دیدگاه خاورشناسان درباره تأثیرپذیری قرآن از کتاب مقدس». فصلنامه کتاب قیام. سال اول. شماره چهارم. صص ۱۱۷-۱۴۰.
- معارف، مجید. (۱۳۹۴ش). شناخت قرآن. تهران: مؤسسه فرهنگی نبأ.
- معرفت، محمد هادی. (۱۳۹۲ش). علوم قرآنی. قم: مؤسسه فرهنگی التمهید.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۱ش). تفسیر نمونه. قم: دار الکتب الإسلامیة.
- نولدکه، تئودور. (۱۳۸۷ش). تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان. ترجمه عباس زریاب. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- واحدی، علی بن احمد. (۱۴۱۱ق). اسباب نزول القرآن. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- همتی گلیمان، عبدالله. (۱۳۹۱ش). «مسیحیت در حجاز و غرب جزیره العرب مقارن ظهور اسلام». پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی. سال چهل و پنجم. شماره یکم. صص ۱۳۱-۱۴۴.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب. (بی تا). تاریخ الیعقوبی. بیروت: دار صادر.